



تهمینه حدادی ●●●
عکس: اعظم لاریجانی ●●●

میخواهم خداوند از آفریدنم راضی باشد

آشنایی با یاسمن سعیدی
نفر اول کنکور ریاضی

یاسمن سعیدی رتبه یک کنکور ریاضی سال ۹۳ است. اما این تمام او نیست. او اهل کتاب خواندن و شعر و جست و جوست. درست است که حالا در رشته برق تحصیل می کند و به تصور خیلی از ما تمام زندگی اش وقف درس خواندن شده است. اما خودش چیزهای دیگری برای گفتن دارد. درباره مسیری که یک وجهی نیست و تمام آن را کتاب درسی پر نکرده است و شعر و کتاب و نمایش بخشی از آن بوده است.



ز
و
ج
و
ا
ن
ا
ن

هر کلمه تنها عابریست که می گذرد
فرقی نمی کند کدام یک
ما تنها بر شیشه های مه گرفته می نویسیم
تا جنگل پشت پنجره پیدا شود
نوجوانی من دالانی هزار تو بود. از هر سمتش که
وارد می شدم همه ابعاد ممکن را در می نوردیدم. کتاب
که می خواندم تا روزها و هفته ها با شخصیت هایش
زندگی می کردم. «عقاید یک دلک» را که تمام کردم
احساس می کردم ادامه رسالت هانس شنیر، دلک
فروریخته داستان. بر دوش من است. «راز فال ورق»
را که می خواندم فکر می کردم شاید من از نوادگان
ژوکر باشم، شخصیت سرسخت داستان که هیچ
چیز را صرفا چون بقیه به پذیرفتنش عادت داشتند،
نمی پذیرفت. با شعرهای «گلروبی» و «عبدالملکیان»
پنجره های جدیدی به روی ذهنم باز می شد. آن قدر
در این بلع ادبی حریص بودم که خودم دست به قلم
می بردم و داستان می نوشتم. شخصیت داستان هایم
گاهی دختری بود که در زمستان کلاه پلنگی بر سر
می گذاشت تا صدای دویدن یوزپلنگ ها در صحرای
آفریقا گرمش کند و گاه پسری که آن قدر روی تخت
می نشست و شعر می خواند که لای موهایش تار

این سبب هم برای تو دخترک!
دوباره فکر کن ... نیوتن هرگز آنچه را باید کشف نکرد. سال آخر بیشتر آن هزار توی پیچ در پیچ را کنار گذاشته بودم تا فقط درس بخوانم. می‌دیدم که روحیه مبارزه و مایه گذاشتن از تمام ظرفیت‌هایم برای درسی که برایم یک وسیله بود نه یک هدف، در من وجود دارد و هر چه پیش می‌رفتم بیشتر فرو رفتن و عمیق‌تر شدن در ریاضی و فیزیک و شیمی و بقیه درس‌ها برایم مهم‌تر می‌شد چون می‌دانستم که در مقابل تمام داشته‌هایم و حتی در مقابل اطرافیانم مسئولم و باید تمام سعی‌ام را برای پاسخ به اعتمادی که خداوند بر من داشته، به کار بگیرم. حالا با رتبه کنکور و لقب «دانشجوی برق» در یکسو و دالان‌های کشف نشده در سویی دیگر ایستاده‌ام. می‌دانم که روزی همه آنها را کشف خواهم کرد و تنها چیزی که می‌خواهم این است که به اندازه سهم مثبت یک انسان، دنیای پیش از به وجود آمدنم فرق داشته باشد با دنیای پس از رفتنم. می‌خواهم خداوند از آفریدنم راضی باشد.



nojavan
@
roshdmag.ir

عنکبوت می‌بست. اسم نداشتند چون هر کدام بخشی از من بودند که لابه‌لای سطرها زندگی می‌کردند. به سراغ نمایش‌نامه رفتم. داستان فیثاغورثی را نوشتم که می‌خواست بر گردد و دیگر هندسه نخواند _ فرار مثلثی _ تا دیر وقت مدرسه می‌ماندیم و تمرین می‌کردیم تا اجرایش تبدیل شد به یکی از بهترین تجربه‌های زندگی‌ام. سنتور هم می‌زدم گاهی و گاهی هم نقاشی‌های نصفه نیمه. ولی این دالان نوجوانی از بس که پیچ در پیچ بود در کنار همه این شعرها و داستان‌ها، سرسرای عاشقانه داشت برای ریاضی. برای همان هندسه و جبری که فیثاغورث نمایشم از آن فرار می‌کرد و من نمی‌فهمیدم این عشق به ریاضی و روحیه جسور و مبارزه‌طلبی که حل مسئله‌هایم به من می‌داد چگونه هم‌زیستی مسالمت‌آمیز دارد در کنار آن همه عشق به هنر و ادبیات. شاید ریشه همه یکی بود. شاید همه اینها عشق به بیشتر پیش رفتن بود و بیشتر یاد گرفتن و استفاده هر چه حریصانه‌تر از تمام ظرفیت‌های وجودی انسان. رشد متناسب و چند بعدی، شناختن همه دالان‌های تمام نشدنی این هزار تو؛ هزار توی انسان.